کمپانی مسکوی و اولین گام‌ها در روابط ایران و بریتانیا

عبدالله شهبازی

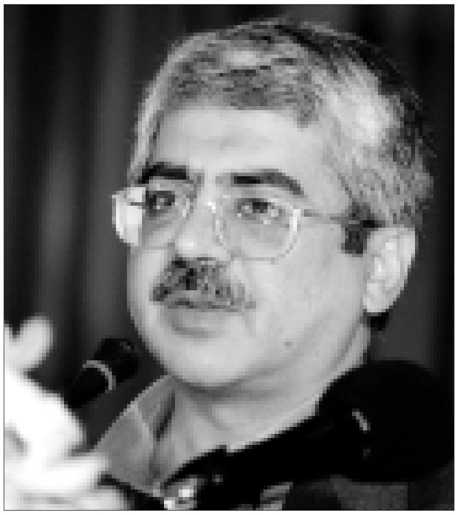

آنچه در این نوشتار فراهم آمده است چکیده سخنرانی عبدالله شهبازی پژوهشگر تاریخ سیاسی‌در سمینار مناسبات تاریخی‌ایران و بریتانیا است که چندی‌پیش در دفتر مطالبات سیاسی‌و امور بین المللی‌وزارت امور خارجه برگزار شد به رغم آنچه در این سمینار به ویژه در روز افتتاحیه روی‌داد و سخنانی‌که نیک براوان سفیر انگلیس در ایران اظهار داشت که با سکوت تامل برانگیز مسئولان وزارت امور خارجه مواجه شد ، سخنان شهبازی‌به عنوان نخستین سخنران علمی‌این مراسم با ساتقبال محققان و دانشجویان شرکت کننده مواجه شد.

صرفنظر از سفر هیات دیپلماتیکی که ادوارد اول، در کوران شکست نهایی صلیبیون، به منظور اتحاد نظامی با ایلخانان مغول علیه ممالک مصر به ایران اعزام کرد (۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۲م.)، روابط ایران و انگلستان از نیمه دوم سده شانزدهم میلادی و با تکاپوی کمپانی مسکوی در روسیه و آسیای میانه و ایران آغاز شد. گشایش روابط دو کشور مقارن است با سلطنت الیزابت اول در انگلستان و شاه طهماسب اول در ایران .

آغاز رابطه انگلستان با ایران به تبع تحولاتی است که در اواخر سده پانزدهم و در تمامی سده شانزدهم تجارت پرسود با شرق را در کانون توجه دربار و الیگارشی انگلستان قرار داده بود. سه عامل مهم در بروز این تحول موثر بود:

اول، تاسی به الگوی اسپانیا و پرتغال که در سده شانزدهم به دلیل نقش انحصاری خویش در تجارت ماوراءبحار قدرت‌های بلامعارض تجاری قاره اروپا به شمار می‌رفتند.

دوم، تحولاتی که از زمان هنری هشتم به دلیل رفورماسیون انگلستان در ساختار اجتماعی و طبقاتی این کشور رخ داد.

سوم، تکاپوی سوداگران مستقر در بنادر اصلی تجاری اروپا که انگلیسی‌ها را به سمت تجارت با شرق ترغیب و هدایت کردند.

در انگلستان سده پانزدهم شبکه‌ای گسترده و بسیار ثروتمند از صومعه‌ها وجود داشت. در جریان تحولاتی که رفورماسیون یا رنسانس انگلستان خوانده می‌شود، اموال کلیسا و صومعه‌ها به تاراج رفت و این چپاول در پایه ظهور یک طبقه ثروتمند قرار گرفت. این طبقه نوخاسته ثروت فوق را در دزدی دریایی و تجارت برده و سایر کالاهای ماوراءبحار به کار گرفت. دربار انگلستان نیز در این سوداگری‌ها شریک بود. برای مثال، در دومین سفر سر جان هاوکینز به سواحل گینه برای شکار برده، یک سوم سرمایه او به ملکه الیزابت تعلق داشت. منشاء ثروت انبوه کهن‌ترین خاندان‌هایی که ساختار آریستوکراسی بریتانیا را شکل دادند به همین تاراج و سرمایه‌گذاری می‌رسد.

عامل دیگر، تکاپوی گروه‌های متنفذی از سوداگران جهان وطن بود که در بنادر تجاری اروپا مستقر بودند. در این میان نقش تجار هامبورگ و ونیز و سوداگران پرتغالی شایان توجه است:

هامبورگ: از اوایل سده شانزدهم به یک کانون مهم پروتستانی و مرکزی برای استقرار مهاجرین لوتری، کالونی و یهودی بدل گردید و به عنوان بندری "جهان وطنی" شهرت یافت. در همین سده اهمیت تجاری فراوان یافت. در همین سده اهمیت تجاری فراوان یافت. صرافان و تجار هامبورگ با کمپانی "ماجراجویان تجاری" لندن و کمپانی مسکوی پیوند عمیق داشتند تا بدان حد که کمپانی مسکوی از سال ۱۶۱۱ مرکز خود را از لندن به هامبورگ منتقل کرد و تا زمان انحلال در این شهر مستقر بود.

ونیز: طی سده‌های دوازدهم تا پانزدهم واسطه اصلی تجارت اروپا با شرق به شمار می‌رفت و در این زمینه تجربه فراوان داشت. بنیانگذار "اکتشافات دریایی" انگلستان جیووانی کابوتوی ونیزی است که انگلیسی‌ها او را جان کابوت می‌خوانند. به رغم این که تجار لندن در اوایل سده پانزدهم «کمپانی ماجراجویان تجاری» را تاسیس کردند، فعالیت ایشان محدود و کم‌اهمیت بود. با استقرار سباستین کابوت، پسر جان کابوت فوق‌الذکر، در راس کمپانی فوق چرخشی اساسی در وضع آن پدید آمد. در ۱۵۵۳ سفر ریچارد چانسلر به روسیه انجام گرفت و سال بعد گردانندگان کمپانی به تاسیس کمپانی جدیدی دست زدند با هدف تجارت با ایران و آسیای میانه از طریق روسیه. نام این کمپانی به طور کامل چنین بود: «کمپانی تجارت با روسیه، ایران و سایر مناطق شمالی و شمال شرقی». این کمپانی به اختصار «کمپانی مسکوی» خوانده می‌شد.

سوداگران ونیزی با حاکم‌نشین مسکوی نیز ارتباطات دیرین داشتند و پیوند کمپانی مسکوی با ایوان چهارم (مخوف) را باید تداوم همین رابطه ارزیابی کرد. به عبارت دیگر، سفر به ظاهر تصادفی چانسلر به روسیه و تاسیس کمپانی مسکوی حاصل یک برنامه از پیش طراحی شده و معلول تحولاتی بود که با مشارکت همین کانون‌های سوداگر در روسیه جریان داشت. به تاثیر از همین عامل بود که تهاجم حاکم‌نشین مسکوی به قلمرو همسایگان روس و مسلمان ابعادی گسترده و بی‌سابقه یافت. مهم‌ترین پیامد توسعه‌طلبی‌های ایوان اشغال قازان (۱۵۵۲) و حاجی طرخان (۱۵۵۶) بود. بدینسان، دولت نوخاسته روسیه با ایران هم‌مرز شد.

در سده شانزدهم سوداگران یهودی و مارانوی پرتغالی در تجارت اروپا با شرق نقش درجه اول داشتند. مهم‌ترین ایشان خاندان مندس است. اعضای این خاندان علاوه بر اسپانیا و پرتغال در بنادر آنتورپ و بروکسل و هامبورگ و آمستردام و لندن نیز مستقر بودند و به همراه شرکای خویش بزرگ‌ترین شبکه تجاری اروپا را شکل می‌دادند.

در همان سال ۱۵۵۳ که چانسلر به روسیه سفر کرد، دو تن از گردانندگان اصلی کمپانی مندس، زنی به نام گراسیا ناسی و اندکی بعد برادرزاده او به نام یوسف ناسی، به عثمانی مهاجرت کردند و به زودی به چهره‌هایی بسیار متنفذ در دربار عثمانی بدل شدند. این مهاجرت نقطه عطفی در تکاپوی کانون سوداگر فوق در عثمانی است زیرا از این پس این کانون تاثیری بزرگ بر سیاست و اقتصاد عثمانی، و از این طریق بر ایران، بر جای نهاد. نقش این کانون به‌ویژه در برافروختن جنگ‌های عثمانی علیه ایران شایان توجه است. تحرک این کانون جنگ‌طلب در سال‌های پس از مرگ شاه طهماسب اوج گرفت، از سال ۱۵۷۸ دور جدیدی از تهاجم عثمانی به ایران را گشود و به اشغال سرزمین‌های ثروتمند شروان و آذربایجان انجامید. مورخین از ظهور پدیده جدید و بی‌سابقه‌ای در دوران اشغال آذربایجان و شروان خبر می‌دهند و آن فروش زنان و کودکان ایرانی به تجار یهودی و مسیحی است.

این کانون با دربار و دولتمردان عصر الیزابت پیوند نزدیک داشت. از دکتر هکتور نانز به عنوان یکی از دوستان نزدیک سر ویلیام سیسیل وزیر مقتدر الیزابت، و سر فرانسیس والسینگهام، رئیس اولین سازمان اطلاعاتی انگلیس که در عهد الیزابت تاسیس شد، یاد می‌کنند. هکتور نانز یک مارانوی پرتغالی بود که در سال ۱۵۵۰، یعنی سه سال پیش از سفر چانسلر به مسکوی، به عنوان طبیب و تاجر در لندن مستقر شد. پس از صعود الیزابت و تاسیس اینتلیجنس سرویس، شبکه تجارت جهانی هکتور نانز، که در واقع همان شبکه تجاری خاندان مندس است، منبع مهم تامین اطلاعات برای دربار انگلستان به شمار می‌رفت. یکی از دوستان نزدیک هکتور نانز، یهودی پرتغالی دیگر به نام رودریگو لوپز بود که در مقام طبیب مخصوص الیزابت جای داشت. رودریگو لوپز خویش نزدیک سلیمان بن یائیش، طبیب و مشاور سلطان عثمانی، بود. سلیمان بن یائیش نام یکی دیگر از اعضای خاندان مندس است که ابتدا با نام آلوارو مندس در لندن اقامت داشت و از دوستان نزدیک نانز و لوپز بود. او در سال ۱۵۸۵ در استانبول مستقر شد و با نام سلیمان بن یائیش به مدت ۱۸ سال به پزشک و مشاور متنفذ دو سلطان عثمانی (مراد سوم و محمد سوم)بدل گردید.

اولین سفر آنتونی جنکینسون به روسیه در ۱۲ مه ۱۵۵۷ آغاز شد. او در ۲۳ آوریل سال بعد، با در دست داشتن معرفی‌نامه‌هایی از ایوان راهی آسیای میانه شد. در ۲۶ دسامبر در بخارا به حضور خان ازبکان شیبانی، عبدالله خان، بار یافت و نامه‌های ایوان را تقدیم نمود. جنکینسون سه ماه و نیم در بخارا اقامت داشت و عبدالله خان «خیلی خودمانی» او را در محل خصوصی زندگی‌اش می‌پذیرفت. او در ۸ مارس ۱۵۵۹ بخارا را ترک کرد و اولین سفر یک هیات انگلیسی به آسیای میانه پایان یافت.

معمولا هدف از سفر اول جنکینسون یافتن راه زمینی به چین عنوان می‌شود حال آنکه او با رسیدن به بخارا و دیدار با عبدالله خان عملا ماموریت خود را پایان یافته تلقی کرد و برای عزیمت به نواحی دورتر تلاشی ننمود. در واقع، ماموریت اصلی جنکینسون را باید ارتباط با ایوان مخوف و عبدالله خان ازبک دانست: دو فرمانروای متجاوز و نظامی‌گرایی که عامل اصلی جنگ‌های منطقه شرق و غرب بحرخزر در نیمه دوم سده شانزدهم بودند.

تاکنون به کمپانی مسکوی به عنوان تاجر کالاهای متعارف نگریسته شده ولی به نقش آن در پرسودترین تجارت اروپای آن عصر، یعنی تجارت اسلحه آتشین و تجارت برده، توجه نشده است.

با توجه به وضع منطقه و فقدان صنایع بومی تولید سلاح‌های آتشین در دو سرزمین مسکوی و بخارا دو فرمانروای فوق به شدت نیازمند این کالاها بودند. دلمار مورگان، ویراستار سفرنامه جنکینسون، می‌نویسد: اگر مردم روسیه از تجارت انگلیسی‌ها سودی نبرند بی‌تردید شاه ایشان سود برد. او می‌افزاید: انگلیسی‌ها برای ایوان اسلحه و مهمات و سایر نیازهای پشتیبانی نظامی را تامین می‌کردند که در آن زمان «سخت مورد نیاز» ایوان بود و انگلستان تنها راهی بود که وی می‌توانست از طریق آن نیازهای فوق را تامین کند. بنابراین، قاعدتا، جنکینسون حامل محموله‌های تفنگ و باروت برای خان ازبک نیز بود و درست در همان زمان که جنکینسون در بخارا اقامت داشت، با همین محموله‌ها عبدالله خان اولین تهاجم غارتگرانه خود را به خراسان آغاز کرد. این تهاجم با مرگ شاه طهماسب (۱۵۷۶)وارد مرحله جدیدی شد؛ عبدالله خان حمله به شرق ایران را از سرگرفت و هرات و کمی بعد مشهد را تصرف کرد. در این یورش، آستان قدس رضوی نیز از تعرض مصون نماند، بیش از پنجهزار نفر در این مکان و حوالی آن به قتل رسیدند و اموال آستانه به تاراج رفت.

> **در دهه نخست سلطنت شاه اسماعیل نیز صفویان گاه از سلاح آتشین استفاده می‌کردند ولی، برخلاف عثمانی ، این استفاده محدود ماند و صنعت تولید سلاح آتشین در ایران رشد نکرد. مینادوا این امر را معلول اعتقاد صفویان می‌داند که به رغم توانایی در تولید سلاح آتشین کاربرد آن را غیرانسانی می‌دانستند.**

جنگ‌های امپراتوری هابسبورگ و عثمانی در رشد صنایع نظامی در اروپا بسیار موثر بود و از سال ۱۵۶۰ چنان نوآوری‌هایی را در تولید سلاح‌های آتشین غرب آغاز کرد که مایکل رابرتس از آن با عنوان «انقلاب نظامی» یاد می‌کند. همپای این تحول، تجارت سلاح‌های آتشین و باروت به شاخه‌ای جدید و پرسود در اقتصاد اروپا بدل شد. از همان آغاز گردانندگان این عرصه سوداگرانی بودند که به عنوان پیمانکار نظامی اسلحه و باروت مورد نیاز حکمرانان اروپا را تامین می‌کردند.

طبق روایت معروف، سلاح‌های آتشین را اولین بار سر آنتونی شرلی و سر رابرت شرلی در زمان شاه عباس اول صفوی در ایران رواج دادند. این درست است که برداران شرلی در زمینه تامین نیازهای تسلیحاتی قشون شاه عباس، به عنوان بازاری پرسود برای تجارت انگلیسی اسلحه گرم، نقش فعال ایفا نمودند، ولی ادعای فوق، که ایشان را به عنوان بنیانگذار صنایع نظامی جدید در ایران می‌نمایاند، بکلی بی‌پایه است.

توپ و تفنگ از زمان اوزون حسن، البته در سطحی محدود، در ایران کاربرد داشت.

در دهه نخست سلطنت شاه اسماعیل نیز صفویان گاه از سلاح آتشین استفاده می‌کردند ولی، برخلاف عثمانی ، این استفاده محدود ماند و صنعت تولید سلاح آتشین در ایران رشد نکرد. مینادوا این امر را معلول اعتقاد صفویان می‌داند که به رغم توانایی در تولید سلاح آتشین کاربرد آن را غیرانسانی می‌دانستند.

معهذا، در اوایل سلطنت شاه طهماسب، یعنی از دهه ۱۵۲۰، تفنگ و توپ در قشون ایران رواج کامل داشت. این تحول چشمگیر نمی‌توانست در فاصله کوتاه چهار ساله پس از صعود طهماسب رخ داده باشد. قاعدتا تلاش جدی برای تجهیز قشون ایران به سلاح آتشین در زمان شاه اسماعیل و پس از تجربه تلخ چالدران آغاز شد و پس از گذشت یک دهه در سال‌های نخست سلطنت طهماسب ثمره خود را نمایان ساخت.

در اوایل سلطنت شاه طهماسب سوداگران پرتغالی در منطقه هرمز، که تحت سلطه پرتغال قرار داشت، بسیار فعال بودند و نقش مهمی در تجارت داخلی ایران ایفا می‌نمودند. از سال ۱۵۴۹ رابطه شاه طهماسب با پرتغالی‌ها به تیرگی گرائید. این تیرگی روابط تا پایان سلطنت شاه طهماسب ادامه یافت. می‌توان احتمال داد که سوداگران پرتغالی اسلحه قبلا محموله‌هایی به ایران می‌فروختند ولی تیرگی رابطه ایران و پرتغال بازار اسلحه ایران را به روی ایشان مسدود کرد. لذا، آنان در نیمه پایانی سلطنت شاه طهماسب در مشارکت با کمپانی مسکوی حضور در بازارهای روسیه و بخارا را آغاز کردند. توجه کنیم که تا سال ۱۵۲۸ قطعا و تا قبل از اولین یورش عبدالله خان ازبک به خراسان ۱۵۵۹ به احتمال قریب به یقین استفاده از تفنگ و توپ در میان ازبکان رواج نداشت. پس، به جرات می‌توانیم این نظر را مطرح کنیم که سلاح‌های آتشین را، به شکل وسیع، کمپانی مسکوی، در ازای بردن سهمی از غارت خراسان، برای اولین بار در اختیار ازبکان قرار دارد.

در این دوران، فروش زنان و کودکان خراسانی به وسیله ازبکان رواج گسترده یافت و چنان که گفتیم عثمانی‌ها نیز برای اولین بار در همین زمان چنین تجارتی را در مناطق اشغالی شروان و آذربایجان آغاز کردند. قاعدتا، مشتریان عبدالله خان ازبک نیز، چون عثمانی، همان تجار یهودی و مسیحی مورد اشاره مورخین آن عصر بودند. رواج این پدیده در خراسان و ماوراء النهر همزمان با پیدایش و گسترش تجارت اروپایی برده است.

تجارت انگلیسی بردگان آفریقایی از سال ۱۵۶۲، یعنی اندکی پس از سفر جنکینسون به مسکوی و بخارا، به وسیله دربار و تجار انگلیس آغاز شد. این تجارت در اقتصاد اروپای سده‌های هفدهم و هجدهم جایگاهی عظیم یافت و انگلستان را در مقام بزرگ‌ترین قدرت برده‌دار زمانه جای داد. محافظه‌کارترین مورخین شمار بردگانی را که طی سده‌های شانزدهم تا نوزدهم از آفریقا به آمریکا صادر شدند ۱۸ میلیون نفر می‌دانند.

بنابراین، اگر آغاز و رواج فروش اسرای ایرانی به وسیله عثمانی‌ها و ازبک‌ها را در دوران تاریخی فوق مرتبط با این تجارت مرسوم در اروپای آن زمان بدانیم سخنی عجیب نگفته‌ایم. عجیب اینجاست که کمپانی مسکوی را، به رغم رابطه بسیار نزدیک آن با ایوان مخوف و عبدالله خان ازبک، که شماری فراوان از اسرا . اعم از روس و ایرانی .به چنگ می‌آوردند، کاملا بی‌توجه و غافل از این عرصه بدانیم.

در سال ۱۵۶۱ «کمپانی ماجراجویان تجاری لندن» جنکینسون را بار دیگر به روسیه اعزام کرد. جنکینسون در سفر دوم سفیر رسمی الیزابت نیز به شمار می‌رفت و حامل نامه‌هایی از او برای ایوان و طهماسب بود.

جنکینسون پس از مدتی اقامت در مسکو در مارس ۱۵۶۲ راهی ایران شد و در شهر شماخی، مرکز شروان، با عبدالله خان استاجلو، بیگلربیگی شروان، دیدار نمود. عبدالله خان به جنکینسون محبت فراوان کرد و تسهیلات سفر او را به قزوین فراهم ساخت.

کارامازین، مورخ روس، از «ماموریت‌های مهمی» سخن می‌گوید که ایوان در این سفر بر عهده جنکینسون نهاده بود. این «ماموریت‌های مهم» قاعدتا باید جلب حمایت نظامی ایران به سود ایوان باشد. در این زمان اقتدار دولت‌گرای اول، خان کریمه، ایوان را به شدت هراسان ساخته بود تا بدان حد که چند سال بعد او را به تلاش برای یافتن پناهگاهی امن در انگلستان برای فرار احتمالی خویش واداشت.

سال‌های اولیه حکومت عبدالله خان استاجلو در شروان مقارن با تهاجم‌های مکرر عثمانی به قفقاز بود. بنابراین، کاملا طبیعی است که خان استاجلو به ایوان مسکوی به عنوان متحد بالقوه خود علیه عثمانی بنگرد و به تبع این آرایش سیاسی در منطقه بود که وی با هیات‌های انگلیسی مورد حمایت ایوان برخورد دوستانه داشت و به عنوان حامی ایشان در دربار ایران شناخته می‌شد.

آنتونی جنکینسون در ۲۰ نوامبر ۱۵۶۲ به حضور شاه طهماسب باریافت و نامه ملکه انگلیس را تقدیم نمود. الیزابت در این نامه پادشاه صفوی را چنین خطاب کرده بود: «فرمانروای بسیار توانا و پیروزمند، صوفی بزرگ، امپراتور پارس‌ها و مادها و پارت‌ها و هیرکانیان و کرمانیان و مرویان و مردم این سو و آن سوی رود دجله و تمامی مردم و ملت‌های میان دریای کاسپیان و خلیج فارس.» شاه طهماسب درباره وضع اروپا پرسید و میزان اقتدار شاه فیلیپ دوم و سلطان سلیمان عثمانی و جنکینسون پاسخ‌هایی داد. سپس شاه طهماسب از دین جنکینسون پرسید که آیا «کافر» است یا «مسلمان»؟

جنکینسون پاسخ داد: نه کافرم نه مسلمان، مسیحی هستم. شاه طهماسب گفت: آیا معتقدید که عیسی مسیح پسر خدا و بزرگ‌ترین پیامبر است؟ جنکینسون پاسخ مثبت داد و طهماسب گفت: «آه، تو کافری. ما به دوستی با کفار نیاز نداریم.» و سپس از جنکینسون خواست که به ملاقات پایان دهد. جنکینسون با احترام تمام، که موجب شادی او شد، در حالی که گروهی از رجال وی را مشایعت می‌کردند، دربار را ترک کرد.

ولی او می‌افزاید: خدمتگزاری با سینی مملو از خاک دنبال وی بود و تا در دولتخانه شاهی هرجا که قدم می‌گذاشت برای تطهیر برجای پایش خاک می‌ریخت.

جنکینسون شش ماه در پایتخت ایران ماندو با رجال ایرانی، که از سوی شاه برای مذاکره با او، به ویژه در پیرامون مسائل مربوط به تزار روسیه، می‌آمدند، دیدار می‌نمود. آنها بخصوص کنجکاو بودند بدانند جنکینسون از کدام مسیر به انگلستان بازخواهد گشت: از طریق هرمز و با کشتی‌های پرتغالی یا از راه روسیه. جنکینسون پاسخ داد که قصد ندارد از راه هرمز بازگردد زیرا «پرتغالی‌ها و ما دوست نیستیم.» این پاسخ به دلیل «اطلاع کامل» جنکینسون از هدف ایرانیان از طرح پرسش فوق بود. او می‌نویسد: متوجه بودم که شاه طهماسب نگران تحرکات پرتغالی‌هاست و ممکن است متهم شوم که برای جاسوسی به سود ایشان آمده‌ام. سرانجام، شاه طهماسب، پس از مذاکره با بزرگان و مشاورانش، اعلام کرد که نمی‌تواند نامه و هدایایی در پاسخ به نامه ملکه انگلیس بفرستد زیرا انگلیسی‌ها فرنگی هستند و تمامی این قوم دشمن برادر او، سلطان سلیمان، به شمار می‌روند. سرانجام، شاه طهماسب خلعت زربفت گرانقیمتی برای جنکینسون فرستاد و به او رخصت بازگشت داد.

جنکینسون در مسیر بازگشت به مسکوی بار دیگر مورد پذیرایی شایان و «بسیار مودبانه» عبدالله خان استاجلو قرار گرفت و حاکم شروان فرمانی صار کرد که طبق آن جنکینسون و شرکایش بتوانند آزادانه و بدون پرداخت عوارض گمرکی در منطقه تحت حکومتش تجارت کنند. عبدالله خان می‌گوید که این مراحم به دلیل نامه‌ای است که شاه طهماسب برایش ارسال داشته و خواستار میهمان‌نوازی و پذیرایی خوب از جنکینسون شده است.

ماجرای سفر جنکینسون به ایران و مذاکرات او با شاه طهماسب و دولتمردان ایرانی را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟

۱. در شرح این ماموریت، آن چه معمولا مورد تاکید قرار می‌گیرد جمله معروف شاه طهماسب به جنکینسون است که «ما به دوستی با کفار نیاز نداریم» و ماجرای پاشیدن خاک بر جای پای او برای «تطهیر»؛ و این امر به عنوان شاهدی دال بر خشکه مقدسی طهماسب و بساطت دیپلماسی ایران در آن عصر تفسیر می‌شود. ماجرای «تطهیر» فوق شاید آب و تابی باشد که جنکینسون به گزارش خویش افزوده است. به فرض صحت، این اقدام از نظر سیاسی قابل تبیین است و می‌تواند به عنوان شگردی دیپلماتیک تلقی گردد. شاه طهماسب با برخی مسیحیان رابطه دیپلماتیک و دوستانه داشت و این اولین آشنایی او با ایشان نبود. در همان زمان تجار ارمنی در ایران فراوان بودند و پسر شاه مسیحی گرجستان، که به ایران پناهنده بود، در قزوین حضور داشت.

> **شاه طهماسب تسهیلات فراوانی در اختیار تجار انگلیسی قرار داد. ادواردز می‌نویسد: «حمایت فراوان» شاه طهماسب از تجار مسیحی سبب شده که مردم ایران با آنان «بسیار دوستانه» برخورد کنند و ایشان را «کافر» ندانند.**

۲. جنکینسون حامل نامه و پیام‌هایی بسیار سری از ایوان برای شاه طهماسب بود که در گزارش خود آن را به طور کامل مسکوت گذارده است. او تنها در یک مورد به مذاکره با نمایندگان دربار ایران در پیرامون «مسائل امپراتور روسیه» اشاره می‌کند. این پیام‌ها همان «ماموریت مهمی» است که به گفته کارامازین، ایوان به جنکینسون محول نموده بود و خواست ایوان همانا جلب حمایت پادشاه صفوی علیه خان کریمه بود. شاه طهماسب کاملا هوشمندانه برخورد نمود. به دلیل پیمان صلح آماسیه، درگیری مستقیم دولت مرکزی ایران در جنگ‌های کریمه و مسکوی ممکن نبود و قطعا عثمانی را به حمایت فعال از خان کریمه برمی‌انگیخت و دور جدیدی از جنگ‌های عثمانی و ایران را آغاز می‌نمود. بنابراین، شاه طهماسب سیاستی دوگانه در پیش گرفت: از یکسو در ملاقات رسمی به جنکینسون برخورد سرد نمود و از سوی دیگر به عبدالله خان استاجلو دستور داد موجبات رضایت انگلیسی‌ها و ایوان را فراهم آورد. به عبارت دیگر، وظیفه حمایت از ایوان به عهده حاکم شروان نهاده شد و بدینسان مساله در حد روابط سه حاکم محلی (مسکوی، کریمه و شروان)محدود ماند.

۳. این تلقی شاه طهماسب و رجال سیاسی ایران که از نظر سیاسی تمایزی میان انگلیسی‌ها و پرتغالی‌ها قائل نبودند درست بود. در آن زمان انگلیسی‌ها به عنوان دشمن پرتغالی‌ها شناخته نمی‌شدند. رابطه تیره دربارهای انگلستان و پرتغال از زمان صعود فیلیپ دوم به سلطنت پرتغال آغاز شد. فیلیپ دوم، امپراتور قدرتمند اسپانیا از خاندان هابسبورگ، شوهر ماری تودور، ملکه پیشین انگلیس، بود و مانند ماری دشمن الیزابت و الیگارشی پروتستان انگلستان. او سال‌ها بعد از سفر جنکینسون یعنی در سال ۱۵۸۰ پرتغال را به امپراتوری پهناور خود منضم ساخت. بنابراین، بدبینی ایرانیان به جنکینسون به عنوان «جاسوس پرتغالی‌ها» بی‌پایه نبود و این گفته جنکینسون که «ما و پرتغالی‌ها دوست نیستیم» صحت نداشت.

مهم‌ترین فرستاده کمپانی مسکوی به ایران، پس از جنکینسون، آرتور ادواردز است.

او نیز به حضور شاه طهماسب بار یافت و گزارشی از دیدار خود با پادشاه ایران برجای نهاد که تصویری مغایر با گزارش جنکینسون از سلوک طهماسب به دست می‌دهد. در این ملاقات، شاه طهماسب نام انگلستان را به یاد نمی‌آورد و این در حالی است که اسپانیا را به خوبی می‌شناسد و با ذکر نام درباره «شاه فیلیپ» و جنگ او با عثمانی پرسش‌های مفصل می‌کند. این دیدار دو ساعت به طول کشید و طهماسب ابراز تعجب کرد که چگونه ممکن است یک جزیره قدرت و ثروتی داشته باشد. برخورد شاه کاملا مودبانه بود و هر بار که ادواردز پاسخ می‌داد با گفتن «بارک‌الله» وی را تشویق می‌نمود.

شاه طهماسب تسهیلات فراوانی در اختیار تجار انگلیسی قرار داد. ادواردز می‌نویسد: «حمایت فراوان» شاه طهماسب از تجار مسیحی سبب شده که مردم ایران با آنان «بسیار دوستانه» برخورد کنند و ایشان را «کافر» ندانند. با بازگشت آخرین هیات کمپانی مسکوی به لندن اعزام هیات‌های کمپانی به ایران متوقف شد ولی فعالیت آن در روسیه تا نیمه سده هفدهم ادامه یافت. پایان سفر هیات‌های کمپانی مسکوی به ایران به معنای پایان تجارت انگلیسی با ایران نیست. درست در همان زمان که آخرین هیات کمپانی مسکوی از ایران به لندن بازگشت، در سپتامبر ۱۵۸۱ الیزابت فرمان انحصار تجارت با عثمانی را به نام ۱۲ نفر صادر کرد. بر بنیاد این امتیاز کمپانی لوانت تاسیس شد که بخش مهمی از عملیات تجاری آن با ایران بود. کمپانی لوانیت را نیز همان کانون آشنا پدید آورد و تاسیس آن با حمایت سر ویلیام سیسیل و سر فرانسیس والسینگهام صورت گرفت. در میان ۱۲ نفر صاحبان اولیه امتیاز کمپانی لوانت نام سرویلیام گارت و سر توماس اسمایس نیز به چشم می‌خورد. کدخدا سرویلیام گارت رئیس کمپانی مسکوی، پس از فوت سباستین کابوت، است و کدخدا سرتوماس اسمایس نیز از گردانندگان کمپانی مسکوی بود که بعدها اولین رئیس کمپانی هند شرقی شد.